

نگاهی به کودکی و نوجوانی امام مجتبی

<?xml encoding="UTF-8?">

اشاره

در خنده های دل انگیز صبحدم نیمه رمضان، مژده میلادی خجسته به آسمان ها برخاست. میلاد شکوفه ای که بر شاخسار «آل عبا» روید و عطر نیکویش، در نسیم پیچید و تمام کوچه باغ های نیکی را پیمود و باغ ضیافت الهی را با قدوم خود زیور و زینت داد. گوهری تابناک، که از دو دریای عصمت بیرون آمده بود. حُسن خدا در خانه زهرا (علیها السلام) و علی (علیه السلام) تجلی می کند و حَسَن (علیه السلام) سید جوانان اهل بهشت، چشم بر جهان می گشاید. کودکی از جنس آسمان که کودکی اش بزرگ ترین آموزگار بزرگان است. میلاد ایشان زمینه ای فراهم آورد تا قطره ای از دریای مواج حسن او در کودکی و نوجوانی به کام جان ریخته شود.

در نیک شهر قدسی

کودکان مانند گلهایی هستند که در بوستان خانواده رشد می کنند و والدین نیز به سان باغبانهای مهربانند که طراوت این گلهها به پاکی آنان بستگی دارد و چه زیبا است گلی که در گلستان وحی شگفته شود و باغبانان آن، عصاره هستی، محمد (صلی الله علیه و آله)، علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا (سلام الله علیها) باشند. چه نیکوست کودکی که از شیر پاک بزرگ بانویی هم چون زهرا (علیها السلام) نوشیده باشد و در دامن پرمهر بزرگ مردی چون علی (علیه السلام) پرورش یابد و بر دوش آموزگار بزرگ بشر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) راه زندگی پیموده باشد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پیوسته می کوشید حسن (علیه السلام) را با تعالیم اسلام آشنا سازد و این راهکار را شیوه تربیتی خویش قرار داده بود تا جایی که خیلی زود نشانه های علم و درک عمیق دینی در او پدیدار شد و ویژگیهای شخصیتی او از همان آغاز شکل گرفت.

او در باغ نورانی رسالت شیوه مناجات با خدا و نیایش به درگاه او را آموخت و روش دستگیری از نیازمندان را فرا گرفت.

آشپانه نیکان

امام مجتبی (علیه السلام) مهرورزی را از اوان کودکی در خانه آموخت. او می آموخت که چگونه دیگران را بر خود مقدم سازد. شبها عبادت مادر را تماشا می کرد و می دید که چگونه پاهای او از عبادتهای طولانی متورم می شد و از ترس خدا نفسهای او در نماز شب به شماره می افتاد. او زمزمه های عارفانه و عاشقانه مادر را نیمه شب به تماشا می نشست و می دید که چگونه یک یک همسایگان را دعا می کرد و تا صبح نمی خوابید و وقتی از مادر می پرسد که چرا برای خودمان دعایی نمی کنی؟ پاسخ می شنید: «أَلْجَارُ ثُمَّ الدَّارُ؛ همسایه بر خانه مقدم است». او در خانه ولایت آموخت که چگونه سه روز روزه بگیرد و افطار خود را که نان جوی بیش نبود به مستمند و یتیم و

دوره نوجوانی و جوانی امام مجتبی (علیه السلام)، با دوران خانه نشینی امیر مؤمنان (علیه السلام) هم زمان بود. امام علی (علیه السلام) با دیدن آشفتگی اوضاع، برای در امان ماندن اسلام و مسلمانان از آسیب های احتمالی (نظری و عملی) خود را از خلافت کنار کشید و بیست و پنج سال تمام در انزوا به سر برد. او در این دوران به کار در نخلستانها، کندن چاه و آبیاری مزرعه ها روی آورد و تنها آن گاه که به دانش الهی او نیاز بود، در جریانهای اجتماعی و سیاسی حضور می یافت و همواره از دور، بر اوضاع کلی جامعه اسلامی نظارت داشت تا از مسیر اصلی منحرف نشود.

امام مجتبی (علیه السلام)، نیز در این سالها، دوران رشد خود را پشت سر می گذاشت. او با فرمان برداری کامل از پدر، در این سالها به آموزش قرآن و کمک به علی (علیه السلام) در کارهای کشاورزی می پرداخت و هرگاه از پدر مأموریتی می یافت، آن را به بهترین شکل انجام می داد. برای نمونه، همراهی کردن با ابوذر تا «ربذه». امام حسن (علیه السلام) از سوی امیرمؤمنان علی (علیه السلام) دستور یافت تا برای ادای احترام به جایگاه سترگ علمی و سبقت حضرت اباذر در اسلام، او را تا محل تبعیدش - ربذه - همراهی کند.

ردای عصمت

امام مجتبی یکی از «اصحاب کساء» و «کساء» به معنی عبا است. بدین معنا که حسن (علیه السلام) مصداق اهل بیت است. «آلوسی» مفسر بزرگ اهل سنت با اشاره به حدیث ثقلین، نزول آیه تطهیر را در شأن فرزندان پیامبر و خانواده او می داند و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که: «این آیه در شأن پنج نفر نازل شده است؛ من، علی (علیه السلام)، فاطمه (علیها السلام)، حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام)». او می افزاید: «پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، فاطمه (علیها السلام)، علی (علیه السلام) و حسنین (علیهم السلام) را زیر عبایی جمع کرد و فرمود: خدایا! اینان اهل بیت من هستند. پس پلیدی را از آنان دور کن و پاک شان گردان!». او در پایان با پیروی از دیدگاه شیعه، می گوید: «تفسیر «دوری از گناهان»، همان عصمت است. پس علی (علیه السلام)، فاطمه (علیها السلام)، حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) از گناه و زشتی دورند و معصوم می باشند».

آشنای آسمان

امام مجتبی (علیه السلام) از کودکی زیرک و باهوش بود. هفت سال پیش تر نداشت که پای موعظه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حاضر می شد و آن چه را می شنید به ذهن می سپرد و برای مادرش فاطمه (علیها السلام) بازگو می کرد و وقتی علی (علیه السلام) به خانه می آمد، فاطمه (علیها السلام) آنها را برای علی (علیه السلام) باز می گفت. امام علی (علیه السلام) از او می پرسید: «این ها را از که شنیده ای؟» و فاطمه (علیها السلام) پاسخ می گفت: «از فرزند تو حسن (علیه السلام)».

در پی همین ماجرا، روزی امام علی (علیه السلام) در گوشه ای از خانه پنهان شد تا ماجرا را از نزدیک ببیند. حسن (علیه السلام) مانند هر روز دوان دوان پیش مادر آمد تا شنیده هایش را بازگوید، ولی نتوانست مانند روزهای

دیگر به خوبی کلمات وحی را ادا کند و دچار لکنت شد. فاطمه (علیها السلام) با تعجب علت را پرسید و حسن (علیه السلام) پاسخ داد: «تعجب مکن مادر! زیرا بزرگی دارد به سخنان من گوش می دهد و همین سبب شده است تا نتوانم به خوبی بیان کنم.» در این لحظه علی (علیه السلام) بیرون آمد و کودک باهوش خود را بوسید.

نسیم وحی

امام حسن (علیه السلام) در خانه ای تربیت یافته بود که کلام خدا پیوسته سخن آغاز و انجام بود. در خانه ای که پدر نخستین گرد آورنده قرآن و اهل خانواده بهترین عمل کنندگان به آیات آن بودند. او صوتی زیبا در قرائت قرآن داشت و از کودکی علوم قرآن را به نیکی می دانست. همواره پیش از خوابیدن سوره کهف را تلاوت می کرد و سپس می خوابید. گفته اند در دوران زندگانی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، شخصی وارد مسجد شد و از کسی در زمینه تفسیر شاهد و مشهود پرسید، آن مرد پاسخ داد: «شاهد روز جمعه است و مشهود روز عرفة». از مرد دیگری پرسید، ولی او گفت: «شاهد روز جمعه و مشهود روز عید قربان است». سپس نزد کودکی که در گوشه مسجد نشسته بود، رفت. او پاسخ داد: «شاهد رسول خدا و مشهود روز قیامت است. مگر نخوانده ای که خداوند درباره رسولش می فرماید: «ای پیامبر، ما تو را گواه و بشارتگر و هشدار دهنده فرستادیم». و نیز درباره قیامت می فرماید: «ذلک یوم مَجْموع لَه النَّاسُ و ذلک یوم مَشْهود»؛ «آن روز، روزی است که مردم را برای آن گرد می آورند و روزی است که [جملگی در آن] حاضر می شوند». مرد می پرسد آن کودک که از همه بهتر و درست تر پاسخ داد که بود؟ گفتند: او حسن بن علی بن ابی طالب بود.

آئینه طلوع

امام مجتبی (علیه السلام) از آگاه ترین و دانشمندترین افراد زمان خود بود. آثار دانش از کودکی در ایشان پدیدار بود. علاقه مندی به علم آموزی او را در کودکی بر آن می داشت که هر روز، در مسجد حضور پیدا کند و سخنان وحی را به خاطر بسپارد روزی اصحاب نزدیک کوه حرا گرد پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشسته بودند که امام حسن (علیه السلام) که کودک خردسالی بود آمد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به گونه ای خاص او را نگاه می کرد و چشم از او برنمی داشت. سپس فرمود: «بدانید که حسن (علیه السلام) پس از من پیشوا و راهنمای شما خواهد بود. او هدیه ای از خدا برای من است. درباره من، شما را آگاه خواهد کرد و مردم را با آثار علم من آشنا خواهد ساخت. سیره و روش زندگانی مرا زنده خواهد کرد؛ زیرا رفتار او مانند رفتار من است. خدا به او عنایت دارد. خدا رحمت کند کسی را که او را واقعا بشناسد و به پاس احترام من به او نیکی کند».

به سان انبیاء

از جمله نشانه های انبیا و اوصیای الهی، دانش و خرد بی همانند آنان در کودکی است که در برخی موارد اعجاز آنان نیز محسوب می شده است. روزی مردی بیابان نشین با عصبانیت و چماقی در دست به جمع مسلمانان وارد شد و فریاد کشید: «کدام یک از شما محمد (صلی الله علیه و آله) است؟»، اصحاب برخاستند و با تندی جوابش را دادند، ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «صبر کنید!» عرب دوباره فریاد زد: «من دشمن تو بودم و اکنون دشمنی ام بیش تر شده است. تو که ادعای پیامبری می کنی، نشانه ات چیست؟» پیامبر با آرامش پاسخ داد: «اگر خواستی، نشانه هایم را فرزند خردسالم حسن (علیه السلام) به تو نشان خواهد داد».

مرد عرب به گمان این که مسخره شده است، با عصبانیتی بیشتر گفت: «خودت نمی توانی پاسخ دهی، این بچه خردسال را بهانه می کنی؟» امام مجتبی (علیه السلام) به اشاره پیامبر (صلی الله علیه و آله) برخاست و اشعار زیبایی خواند، سپس فرمود: «از حق خودت تجاوز کردی، ولی به زودی ایمان خواهی آورد. هر چه می خواهی بپرس که من دریای بی کرانه علم و دانشم و آن را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیان کرد؛ زیرا او می خواست این را بهانه ای برای کشتن پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرار دهد. امام مجتبی (علیه السلام) پرده از اسرار او برداشت مرد که با شگفتی تمام به سخنان ادیبانه و عالمانه امام مجتبی (علیه السلام)، گوش می داد، در حضور همه اسلام آورد. چند روز بعد، به همراه بسیاری از بستگانش برای مسلمان شدن بازگشت.

صه‌بای سخن

یکی از برجسته ترین ویژگی‌های امام مجتبی (علیه السلام) توان ایشان در سخنوری است. ایشان از کودکی این ویژگی نیکو را دارا بود. به زیبایی سخن می گفت و اشعار را حفظ می کرد و نکته هایی ظریف و نغز را در سخنان خود می گنجانید.

روزی علی (علیه السلام) برای این که برتری حسن (علیه السلام) را بیشتر به مردم نشان دهد و کودک خود را نیز تعلیم بیشتری داده باشد، به او فرمود: «پسر عزیزم! برخیز و سخنرانی کن. [دوست دارم [سخنرانی ات را بشنوم]». حسن (علیه السلام) پاسخ داد: «پدر جان! در حالی که به صورت شما نگاه می کنم، خجالت می کشم و نمی توانم سخن بگویم. سپس علی (علیه السلام) از مجلس دور شد؛ در حالی که سخنان فرزندش را از دور می شنید. آنگاه حسن (علیه السلام) شروع به سخنرانی کرد.

پس از سخنرانی، علی (علیه السلام) که سخنان کودک سخنورش را می شنید، وارد مجلس شد و حسن (علیه السلام) را در آغوش گرفته میان دیدگانش را بوسید و این آیه را زمزمه کرد: «ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»؛ «فرزندانی که بعضی از آنان از نسل بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست».

بر مسند قضاوت

چه بسا خلفا در بسیاری از مسائل قضایی، از حل آن ها باز می ماندند و به ائمه رجوع کرده و از آنان کمک می خواستند. در مورد امام علی (علیه السلام) نقل شده که خلفا بسیار به ایشان رجوع می کردند تا ابهامات قضایی خود را رفع کنند. ایشان نیز گاه این امر را به فرزند بزرگشان امام حسن (علیه السلام) می سپردند تا علم او را نیز به دیگران ثابت کند.

نوشته اند روزی مردی را آوردند که او را در خرابه ای، کنار جسدی بی جان و خونین یافته بودند؛ در حالی که کاردی خونین نیز در دست داشت. جریان را به حضرت گفتند. امام فرمود: «اول بپرسید چیزی برای گفتن داری؟» مرد پاسخ داده بود: «این اتهام را می پذیرم؟» امام دستور داد که او را برده و قصاص کنند.

در این هنگام، مردی با عجله خود را رسانید، در حالی که فریاد می زد: او را رها کنید! او را رها کنید! او کسی را نکشته و قاتل من هستم؟» امیر مؤمنان (علیه السلام) از متهم پرسید: «چرا اتهام قتل را پذیرفتی در حالی که قاتل کس دیگری است؟» مرد پاسخ داد: «من در وضعی نبودم که بتوانم از خود دفاع کنم؛ زیرا چندین نفر مرا بالای سر جسد، با کارد خونین دیده بودند. من گوسفندی را کشته بودم و برای قضای حاجت به خرابه آمدم که

دیدم آن مرد در خون خود می غلتد. شگفت زده شدم و در حالی که کارد خونین در دستم بود، این چند نفر وارد خرابه شدند و مرا با آن وضع دیدند و انگاشتند که من او را کشته ام». علی (علیه السلام) متهم و قاتل را نزد فرزندش حسن (علیه السلام) فرستاد تا حکم را از او بخواهند. امام مجتبی (علیه السلام) پس از شنیدن صحبت های هر دو فرمود:

«مرد قاتل که با راست گفتاری اش جان متهم را نجات داد، به استناد آیه کریمه «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»؛ گویی همه انسانها را از مرگ رهایی بخشیده است. فردی را کشته و دیگری را از مرگ رهایی داده است. پس هر دو را آزاد کنید و دیه مقتول را از بیت المال بپردازید».

میراث شجاعت

شجاعت، میراث ماندگار علی (علیه السلام) بود و امام مجتبی (علیه السلام) میراث دار آن بزرگوار. در کتابهای تاریخی آمده است که امام علی (علیه السلام) در تقویت این روحیه در کودکانش، خود به طور مستقیم دخالت می کرد. شمشیر زنی و مهارتهای نظامی را از کودکی به آنان می آموخت و پشتیبانی از حق و حقیقت را به آنان درس می داد. میدانهای نبرد، مکتب درس شجاعت امام علی (علیه السلام) به فرزندانش بود. با آغاز خلافت علی (علیه السلام)، کشمکش ها نیز آغاز شد. نخستین فتنه، جنگ جمل بود که به بهانه خونخواهی عثمان بر پا گردید. شعله های جنگ زبانه می کشید. امام علی (علیه السلام) پسرش «محمد بن حنفیه» را فراخواند و نیزه خود را به او داد و فرمود: «برو شتر عایشه را نحر کن». محمد بن حنفیه نیزه را گرفت و حمله کرد، ولی کسانی که به سختی اطراف شتر عایشه را گرفته بودند، حمله او را دفع کردند. او چندین بار حمله کرد، ولی نمی توانست خود را به شتر برساند. ناچار نزد پدر آمد و اظهار ناتوانی کرد. امام نیزه را پس گرفته به فرزندش حسن (علیه السلام) داد. او نیزه را گرفت و به سوی شتر تاخت و پس از مدتی کوتاه، بازگشت، در حالی که از نوک نیزه اش خون می ریخت. محمد حنفیه به شتر نحر شده و نیزه خونین نگریست و شرمندeh شد. امیر مؤمنان (علیه السلام) به او فرمود: «شرمنده نشو؛ زیرا او فرزند پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و تو فرزند علی هستی».

پی نوشت ها :

1. احمد بن فهد حلی، عدة الداعی، ص 151.
2. ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بابویه، علل الشرایع، ج 1، ص 182؛ بحار الانوار، ج 43، ص 81.
3. الکامل فی التاریخ، ج 3، صص 112 - 116.
4. شهاب الدین محمود آلوسی بغدادی، تفسیر روح المعانی، ج 12، ص 24.
5. همان، ص 24.
6. ابن شهر آشوب، مناقب، ج 4، ص 7.
7. سوره بروج (85) آیه 3.
8. سوره احزاب (33) آیه 45.
9. سوره هود (11) آیه 103.

10. بحار الانوار، ج 43، ص 345.
11. همان، ص 338.
12. بحار الانوار، ج 43، صص 333 - 335 . (با گزینش)
13. همان، ج 43، صص 333 - 335 . (با گزینش)
14. همان، ص 334.
15. سوره آل عمران آیه 34.
16. بحار الانوار، ج 40، ص 280.
17. سوره مائده (5) آیه 32.
18. ابن شهر آشوب، مناقب، ج 4، ص 21 .